



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

## سین باغ بوستان

مقاله

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / اردیبهشت ۱۳۸۴

پررمز و راز عشق را مجسم می‌سازد. بوستان در شعر حافظ انسان خردمند را به تفکر و تأمل در شگفتیهای هستی وامی‌دارد و آدمی را از بوستان زمینی دربار پسند به بوستان نمادین و عرفانی دفتر آفرینش رهنمون می‌سازد.

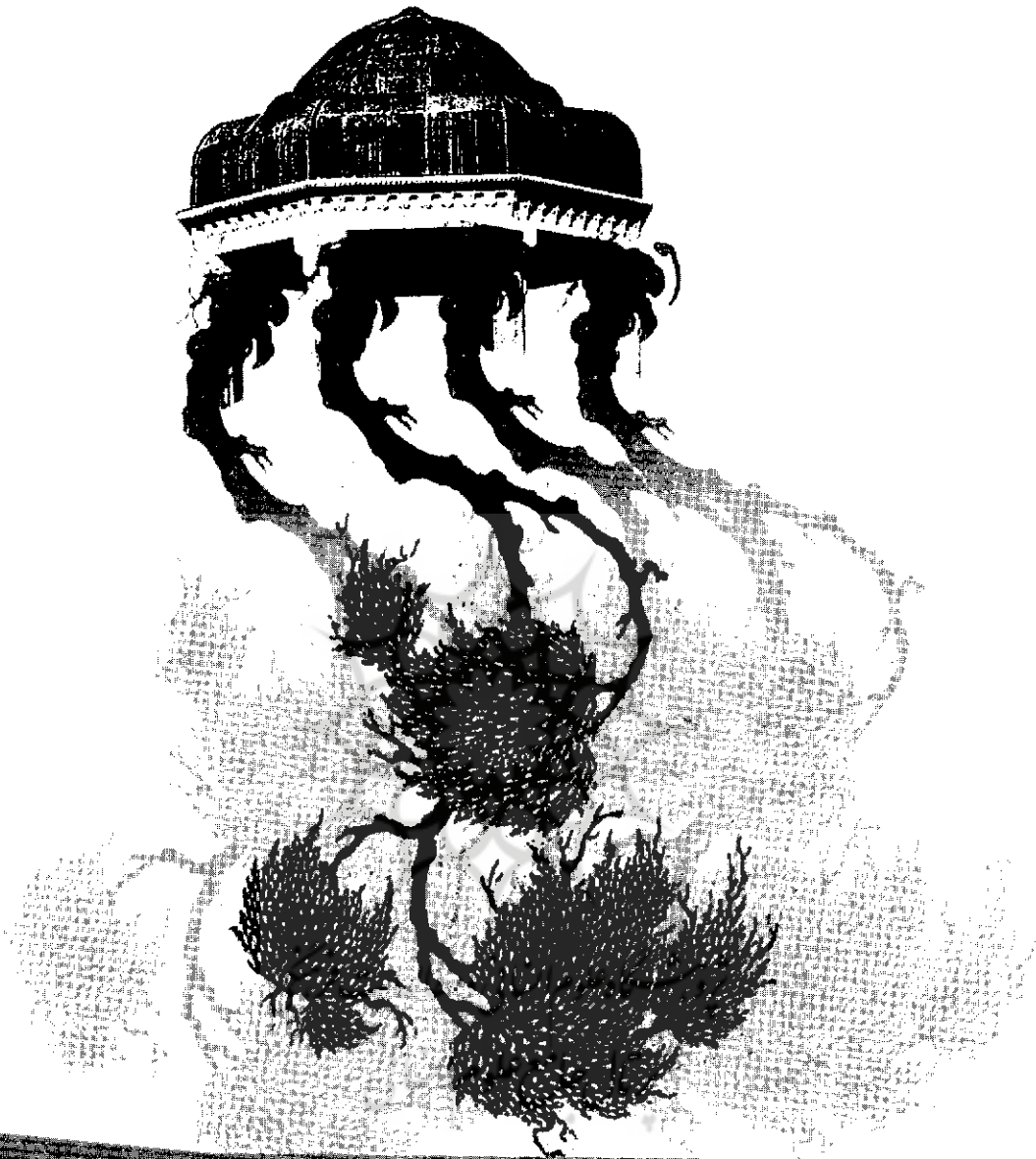
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است

حیف باشد که ز کار همه غافل باشی

(۴۵۶) ۱

هدف از این نوشتار بحث درباره کاربرد تمثیلی صورت خیالی بوستان در غزلهای حافظ شاعر نامی قرن هشتم است. تمثیل بوستان در ادب

شاعران زمانهای مختلف علاقه‌مندی خود را به صورتهای متفاوت به باغ و بوستان نشان داده و منظور خود را از صور خیال بوستان به اشکال گوناگون بیان کرده‌اند. مقاله حاضر ضمن بررسی تمثیل بوستان در شعر حافظ می‌کوشد تا درک بهتری از شعر و مضامین موجود در اشعار حافظ به دست دهد. نویسنده با پرداختن به این جنبه مهم از شعر حافظ نگاهی تطبیقی به تمثیلهای بوستان در ادب جهان دارد. به باور او مفهوم بوستان در شعر سده‌های میانه تصویرگر مکانی است که روح آدمی در سها و پندهای معنوی و روحانی از آن می‌گیرد. در شعر حافظ بوستان به حالتها و مراتب مختلف و سلسله‌واری به خواننده معرفی می‌شود که حقیقت



عربی اسکات منشی / ترجمه دکتر محمد منشی منشی طوسی

نکته مهم بررسی صور خیال بوستان در شعر حافظ آن است که سبب درک و تفسیر بهتر شعر او می شود. با این حال، پرداختن به این جنبه مهم و غفلت شده شعر حافظ تنها به این شاعر یا شعر و سبک شعری وی محدود نمی شود. بلکه این بررسی کمک بزرگی است برای ما تا تمثیل بوستان را در ادب جهان به طور کل، و در شعر دریاری ادب شرق و غرب در سده های میانه به طور خاص، به صورت تطبیقی بررسی کنیم. توجه به بوستان در شعر شاعران دوره های گوناگون به صورتهای مختلف دیده می شود. نماد بوستان در آثار شاعران، گاه نمایانگر احساس غربت و از دست دادن کمال مطلوب زندگی و در عین حال امید دستیابی دوباره آن و گاه بیانگر برگ کوچکی از دفتر بزرگ آفرینش است. تمثیل

زمانها و مکانهای مختلف فراوان به کار رفته است، اما این کاربرد در سده های میانه در اروپا و به میزان کمتر (گرچه با اهمیت) در ادبیات سده های میانه جهان اسلام به ویژه اهمیت دارد. در هر یک از این دو نوع ادبیات مشخصه های معینی وجود دارد که نشان از اهمیت نمادین بوستان در این دوره دارد. با این حال، حافظ به سبب تأکید بر ماهیت تمثیلی صورت خیالی بوستان در غزلهای خود و پرداختن به مسئله عشق و موضوعات مدح آمیز عشقی، در میان شعرای هم عصر خود بی بدیل است. از این رو می توان بین حافظ و شاعران غزل سرای اروپایی سده های میانه، که گنجینه ای عظیم از صور خیال و نماد بوستان را در اشعار خود به کار می بردند، رابطه ای نزدیک یافت.





شادی می‌داند. افزون بر این، جاذبه‌های ششگانه تفرجگاههای کلاسیک که علمای علم بیان را در غرب به وجد می‌آورد با خصوصیات اصلی بوستان ایرانی شباهت فراوانی دارد. این جاذبه‌ها عبارت بود از چشمه‌سار، کشتزار، چمنزار، نسیم ملایم، گل، و آواز پرندگان. نظیر این ویژگیها را می‌توان در توصیف بوستان ایرانی یافت که در آن آب روان با آب‌نما و چشم‌انداز انعکاس یافته در آن، درختانی با سایه و ثمر، گل‌های رنگارنگ و خوشبو، سزه‌های خودرو که زمین پای درختان را می‌پوشاند، پرندگان خوش آواز، و نسیم فرح‌بخش و مطبوع را می‌بینیم. همچنین توصیف ماثو وندوم<sup>۵</sup> در کتاب خودش به نام **میان، تر کبیات** در قرن بیستم ویر کیهای بوستان ایرانی دانست که به مانند آنچه در غرب مشهور است از ارزشهای نمادین و زیباشناختی

الاصحاح فی تفسیر البیوتیة فی البساتین بالمشکوٰة سرزمینهای

دوره‌های میانه، اشعار بوستانی در غرب رونق پیدا کند. بی‌تردید، در اوایل سده‌های میانه، بوستانهای موجود در شرق و غرب، به رغم وابستگی و علائق مشترک مردم به بوستان و واحد بودن نمونه کهن آنها، بیش از آنچه از نظر جغرافیایی انتظار داریم با یکدیگر تفاوت داشته‌اند. بوستانهای صومعه‌ها و قصرهای مغرب‌زمین با دیگر فضاهای سبز محصور تفاوت چندانی نداشتند و بیشتر به جنبه کاربردی آنها توجه می‌شد تا زیبایی منظره. چنین به نظر می‌آید که مسیحیان سده‌های میانه جنبه‌های احساسی بوستان را به سادگی و به طور کامل درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند میان جنبه‌های احساسی و نمادگرایی روحانی توازن برقرار کنند. در حالی که مطالعه آمار و احوال مسلمانان قرون میانه نشان می‌دهد آنان دچار چنین مشکلی نبوده و می‌توانسته‌اند بین جنبه‌های دنیایی و روحانی بوستان هماهنگی به وجود آورند. احتمال می‌رود این تفاوت دیدگاه شرق و غرب، به استفاده فراوان از این تمثیل در ادبیات سده‌های میانه در غرب منجر شده باشد که در آن بهشت صورتی از روح انسان است. در حالی که با مطالعه ادبیات سده‌های میانه اسلام درمی‌یابیم که برعکس، تأکید بیشتر بر جنبه‌های حسی بوستانهای زمینی است تا معنوی و روحانی. بدین ترتیب آنان با نمایش جنبه‌های مادی بوستان تصویری از بهشت ارائه می‌دهند.

گرچه باغهای الگوبرداری شده از بوستانهای ایرانی در حدود سده دوم هجری بخش مهمی از زندگی اعراب را تشکیل می‌داد، آرماتهای ادبی و فرهنگی قوم عرب همچنان از دیدگاههای بادیه‌نشینی مایه



می گرفت. از این رو، به استثناء شمار اندکی از نوشته‌های عارفانه، نگرش مسلمانان عرب به بوستانهای زمینی بیشتر جنبه توصیفی داشت تا تمثیلی. بنابراین در حالی که شاعران مغرب‌زمین به بوستان رنگ و بوی معنوی و روحانی می‌بخشیدند و به ویژگیهای مادی آن ارزش نمادین والاتری می‌دادند، شاعران عرب و هم‌تایان نوگویی ایرانی آنها تنها به ذات عناصر درون بوستان توجه داشتند و مانند آنچه در آثار شعری شاعران اندلسی از جمله نوریات (توصیف گلها) و روضیات (توصیف بوستانها) و نیز در مقدمه توصیفی قصیده‌های فارسی دیده می‌شود، جنبه‌های روحانی و معنوی کمتر در آثار آنان به چشم می‌خورد. تا هنگامی که بوستانهای تمثیلی نظامی و نوشته‌های عارفانه سده‌های شش و هفت پدید نیامد، اهمیت نمادین بوستان، آن گونه که در ایران باستان مورد توجه بود، آشکار نشد. با این حال، این نکته مهم در توصیف بوستانهای درباری و عشق‌های دنیوی، در اشعار شاعران غزل‌سرا نمایان شد. جالب است بدانیم آنچه فراز و فرودهای معنوی و روحانی را در تاریخ شعر بوستانی در غرب و شرق به یکدیگر نزدیک می‌کند رشد و گسترش مفاهیم عشق‌های دنیوی و بهره‌گیری از چشم‌اندازهای طبیعی در تصویرپردازی و شرح این مفاهیم است. اوج این سخن‌پردازی را می‌توان در گفته تری کامیتو،<sup>۶</sup> که آن را عشق بهشتی شاعران درباری می‌نامد، مشاهده کرد.

کامیتو از سه نوع فعالیت نام می‌برد که از قدیم چنانکه مرسوم بوده جایگاهی خاص در بوستان داشته است. اینها عبارت‌اند از کار شاعران، فیلسوفان و دلدادگان. این دیدگاه درباره بوستانهای ایرانی و غربی هر دو مصداق دارد. فیلسوفان ایرانی همچون پیروان افلاطون، مباحث فلسفی را در بوستان عرضه می‌کردند. دلدادگان ایرانی نیز بوستانها را محیط دلخواه برای ابراز عشق و علاقه می‌دانستند و شاعران ایرانی بوستانها را برای الهام گرفتن، سرودن شعر، و عرضه آن، مکانی مناسب یافته بودند. در بوستانهای درباری این سه فعالیت یعنی شاعری، فلسفه‌گویی و دلدادگی به صورتی نمادین و عینی با یکدیگر درهم می‌آمیزند. شیراز، موطن حافظ، به داشتن بوستانهای زیبا و متعدد مشهور است. در این شهر بوستانها و تفرجگاه‌های عمومی بزرگی برای برگزاری جشنها و مراسم گوناگون، به‌ویژه مراسم آغاز سال نو ایرانیان یعنی جشن نوروز، و بوستانهای خصوصی و کوچک‌تری برای برگزاری محافل خانوادگی صمیمانه‌تر وجود داشت. به گواهی تاریخ، بوستانهای شیراز محل بروز طبایع لطیف و احساسات عاشقانه بسیار بوده است. زنان نیز که تنها مجاز بودند با پوشش کامل اسلامی در جشنها و محافل ظاهر شوند، در این مراسم بسیار حضور می‌یافتند.

برای شعرای درباری معاصر حافظ، بوستان کانون زندگی است. در این مکان است که شاهزادگان، درباریان، ملازمان و یاران شعرا،

دانشمندان، و علما همه با هم برای تفریح و لذت بردن از نعمات مادی در کنار هم گرد می‌آیند. بحثهای فلسفی، علمی، مذهبی، اجرای موسیقی و آواز، نقل حکایت، شعرخوانی، همراه با نوشیدن اغذیه و اشرابه، از جمله فعالیت‌هایی است که در این محافل صورت می‌گیرد.

گلبن عیش می‌دمد، ساقی گل عذار کو؟

باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو؟

(۴۱۴)

ترانه‌های کوتاه شاعران غزلسرا از تأثیر فراوان بوستان بر دیدگاه‌های آنان درباره زندگی و عشق خیر می‌دهد. بوستان استعاره‌های فراوانی برای توصیف معشوق در اختیار شاعران قرار می‌دهد. قامت چون سرو، یا شمشاد، موی چون سنبلیله یا بنفشه، ابروان چون یاسمن، و چشمانی همچون نرگس، گونه چون گل سرخ، لب‌های لاله‌گون، همه و همه تشبیهاتی معمول و متداول است که پذیرش عام‌یافته و هرگونه نوآوری را در این زمینه دشوار می‌سازد. بوستان، همچنین، دلدادگانی را در خود دارد که عشق پاک را در شعر شاعر نمایش می‌دهند. برای مثال بلبل و گل، بلبل شیفته و دل‌باخته گل در فصل بهار به شادی و سرور می‌پردازد، حمد و ثنا می‌گوید و از درد عشق ناله و آه سر می‌دهد. گل در نهایت زیبایی، در برابر بلبل بی‌اعتنا و مغرور است و گاه سنگدل و بیرحم. بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت

وندر آن برگ و نوا خوش ناله‌هایی زار داشت

گفتمش: در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟

گفت: ما را جلوه معشوق در این کار داشت

(۷۷)

مهم‌تر از همه اینکه بوستان بستر و محیط مناسبی را برای غزل‌سرایی درباره عشق فراهم می‌آورد. بسیاری از این غزلها دارای مقدمه‌ای کوتاه است که از یک یا دو بیت تشکیل می‌شود و معرف سبک شاعر است.

از جایی که از دید شاعران غزلسرای عرفانی و خنیاگران، عشق تنها موضوع شایسته تجلیل و ستایش است، بهاریه‌های مقدمه شعر به معرفی اصل مسئله می‌پردازد بدون آنکه به صورت روشن آن را مشخص کند. برخی از شاعران می‌کوشیدند این مقدمه‌ها را با دیگر ابیات شعر خود درهم آمیزند. شاعران دیگری نیز بودند (مانند حافظ) که تمام یا بخش بزرگی از شعر خود را به شرح بوستان اختصاص می‌دادند. در این اشعار پرداختن به بوستان دنیا موضوعی متداول بود و استفاده از آن بیشتر جنبه ظاهری و صناعی داشت تا تمثیلی.

به طور کلی معاصران حافظ با این شیوه سنتی خو گرفته بودند. در حالی که در مقایسه با این شاعران، استفاده حافظ از بوستان، از بعد کیفی، با شعر دیگر شاعران هم‌عصرش تفاوت بسیار دارد. در اشعار حافظ، بوستان به ظاهر دارای همان نقشی است که در شعر دیگر

شاعران دیده می‌شود، یعنی منبعی است برای استعاره‌پردازی و زمینه‌های است برای لذت و خوشی، و نیز طرح درون مایه اولیه در ابتدای غزل. با این حال، این نقش در شعر او از کاربردهای صوری و صناعتی موجود در این سنت رایج فراتر می‌رود. در واقع وجود بوستان یا استعاره برگرفته از آن در شعر حافظ نشانگر این حقیقت است که بوستان کاربرد تمثیلی دارد. با مطالعه شعر حافظ درمی‌یابیم که به واقع وی از بوستان سنتی و مرسوم عشق فاصله گرفته و خواننده را از بوستان زمینی دربار به بوستان پررمز و راز و عرفانی دنیا یعنی دفتر آفرینش هدایت می‌کند.

در شعر حافظ بوستان دنیا به حالتهای گوناگون و در مراتب مختلف و به هم پیوسته‌ای به خواننده ارائه می‌شود. مهم‌ترین این حالتهای موفقیت خاص و محسوس شده در بوستان پررمز و راز عشق و زندگی است که برای نمونه در پرشهای آغازین غزل زیر به خوبی پنداشت.

بلبل ز شاخ سرو به گلپانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت، نکته توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بدله‌گو

تا خواجه می‌خورد به غزلهای پهلوی

(۴۸۶)

در فصل بهار، در بوستان خواجه، گلهای نوشکفته درختان به شعله سوزان بوته‌های می‌ماند که حضرت موسی از درون آن صدای خدا را شنید. وجود درخت و گل در بوستان خواجه، به نکته ظریف توحید اشاره دارد که در هر بهار، درخت معجزه آسا گل برمی‌آورد. مقامات معنوی که بلبل نغمه‌هایی آن را سر می‌دهد، شاعر را به دلدادگی می‌خواند و او حکایت آن را در شعرش می‌سراید. در همان حال خواجه او نیز شرایش را می‌نوشد و با نوای خوش پرندگان بوستان و حضور درباریان، ملازمان، شاعرانی و افراد دیگری که همراه اویند به نشاط می‌نشیند.

انچه این جمع شاد و پر نشاط را به تفکر و تأمل وامی‌دارد در بیت بعدی می‌آید که دربارهٔ سر نوشت جمشید پادشاه افسانه‌ای و صاحب جام جهان‌نماست

جمشید هر حکایت جام از جهان نبرد

زینهار دل میند بر اسباب دنیوی

در این بیت شاعر با نقل شکوه و عظمت دنیوی جمشید، ناپایداری دنیا و لذتهای آن را «از تخت و حکومت گرفته تا دربار و اطرافیان، به خواننده یادآور می‌شود. پس از آن شاعر، دیگر بار به جمع پرشور و نشاط بوستان یازمی‌گردد و در محیطی حاکی از شادی و شغف از حکایت شکفت انگیز دلدادگی سخن می‌گوید. از بخت واژگون، «عاشق به انفاس عیسوی یار کشته می‌شود» و غمزه چشم اوست که «خانه مردم را خراب» می‌کند.

در اینجا حافظ رابطهٔ دلداد و دلدار را برای نمایش دادن پیوند خود با خواجه به کار می‌گیرد. دلدار حکم ممدوح را می‌یابد و شاعر او را مدح و ثنا می‌گوید. قدرت دلدار که قادر است دلداد را با یک نگاه بیرحمانه از بین ببرد، مانند قدرت ولی نعمت شاعر است که می‌تواند مقامش را از او بازستاند.

در این غزل، رابطه دلداد و دلدار و نیز رابطه شاعر با ولی نعمت خویش به اصل تعهد و احترامی اشاره دارد که شبیه رابطه فتودالی حاکم بر اشعار درباری مغرب‌زمین است. زمانی که شاعر خود را در مقام بلبل خوشنوا می‌بیند این رابطه کاملاً آشکار می‌شود. او از دل بستگی به ولی نعمت خویش الهام می‌گیرد، همان گونه که بلبل با گل سرخ نرد عشق می‌بازد.

حافظ در بیت پایانی غزل خود به سراغ باغبان بوستان می‌رود و می‌گوید:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی  
در این بیت حافظ با استمداد از نفوذ و قدرت باغبان جنبه‌های مختلف بوستان را آن گونه که با دنیای عشق و دربار در ارتباط است متذکر می‌شود. بدین ترتیب او بوستان را مکانی برای پندآموزی می‌داند که



پیش تر نیز به سخن بلبل با گل بر آن تأکید شده بود. بدیهی است نیت شاعر توصیف بوستان نیست بلکه او با زبان رمزآلودش بوستان را به گونه‌ای تمثیلی به کار می‌گیرد. او باغبان را خالق و پسر را انسانی می‌داند که نیازمند درس و پند است.

بدین ترتیب، درمی‌یابیم که نقش بوستان در شعر حافظ بسیار پیچیده‌تر از مقدمه یا بهاریه یا درون مایه اولیه شعری است. مفهوم بوستان در شعر حافظ بسیار فراتر از آن است که آن را منبعی برای استعاره یا حتی استعاره‌ای تمثیلی بدانیم که در غزل‌های حافظ به روشنی و فراوان دیده می‌شود. برای مثال، بهار سبزی و طراوت را دوباره به بوستان بازمی‌گرداند و شاعر جلوس حاکم را بر تخت، برقراری دگرباره نظم و عدالت در ملک می‌داند. او برای ترغیب حاکم به عدل و عدالت از تمثیل بوستان مدد می‌گیرد و آن را با دولت و ملک قیاس می‌کند.

جویبار ملک را آب روان شمشیر توست

تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن  
(۳۹۰)

در سایه حمایت پادشاه بوستان دولت به بار می‌نشیند و درخت داد شکوفه می‌دهد و دشمنان زار و پریشان می‌شوند. چنین برداشتی نوع قراردادی‌تر از استفاده از صورت مثالی بوستان است و به منزله روشی برای ارائه ارزشهای کنایی اجزاء بوستان به کار می‌آید، همان گونه که در مورد کاشت و بذرافشانی چنین است. نکته مهم این است که در این کاربرد تمثیل، هنگامی که شاعر درصدد است شاهزاده را به رفتار معینی ترغیب کند، به جای آنکه تنها به مدح او بپردازد، دیگر بار به استعاره و استفاده از تمثیل بوستان روی می‌آورد.

در غزلی دیگر نظیر غزل اول، حافظ از تمثیل گلستان افسانه‌ای ارم که در فرهنگ و معارف فارسی با جمشید پادشاه باستانی گره خورده است بهره می‌گیرد

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت

ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

گر طمع‌داری از آن جام مرصع می‌لعل

ای بسا در که به نوک مژه‌ات باید سفت

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد

هر که خاک در میخانه به رخسار نرفت

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا

زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفت

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو؟

گفت افسوس که آن دولت بیدار نخفت

سخن عشق نه آن است که آید به زبان

ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و سفت

اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت

چه کند سوز و غم عشق نیارست نهفت

در این غزل، حافظ دوباره با زبان عشق درباری از رابطه شاعر و

ولی نعمت خویش می‌گوید. ولی برای بیان دیدگاه‌های خود بین بوستان

دربار و بوستان دنیا سیر می‌کند. او به ولی نعمت خود یادآور می‌شود که شاهزادگان در بوستان دنیا حال گلها را دارند، می‌آیند و می‌روند. وی همچنین می‌گوید دلناده، دلدار خود را سرزنش نمی‌کند بلکه با صبر و حوصله با او مدارا می‌کند. دلناده برای آنکه مورد لطف و محبت دلدار قرار گیرد باید، همان گونه که شاعر برای جلب توجه ولی نعمت خویش شعرهای بسیار می‌سراید، اشک بسیار بریزد تا آنکه به صورت جامی مرصع از شراب ارغوانی درآید.

شاعر برای پرداختن به کبر یا غرور دنیوی از گلستان ارم بهره می‌گیرد که بهشتی زمینی و افسانه‌ای است و در قرآن هم ذکر آن آمده است (سوره ۸۹، آیه ۶-۸). گل‌های بوستان ارم پژمرده می‌شود و جام جهان نمای جمشید هم نمی‌تواند ولی را از سرنوشت محتوم خویش برهاند، اشاراتی چنین روشن و واضح که شکوه دنیا با جام جمشید و جام مرصع (همانند بوسه‌های دلدار) تماماً محکوم به فنا و نابودی است به تکرار در شعر حافظ دیده می‌شود. شاعر در ابیات پایانی این غزل در میثاقی دیگر (از نوع درباری) به عشق و دلدادگی بازمی‌گردد و از تناقض ضرورت حفظ سکوت درباره دلدادگی و ناتوانی خویش در انجام آن سخن می‌گوید.

گل که در تمامی اشعار تغزلی دنیا دیده می‌شود، در اشعار حافظ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، همان گونه که جای شاهزاده در قلب دربار است و دلدار در دل دنیای دلناده، گل نیز در مرکز بوستان دنیا جای دارد. اما زیبایی و شکوه دنیوی فانی است و ناپایدار و بی‌شک همچون گل زود می‌پژمرد و از بین می‌رود. سرنوشت گل تنها از زوال و نابودی شکوه و جلال دنیایی خبر می‌دهد، بلکه از ناپایداری تمامی زیباییها می‌گوید. ناله بلبل نیز از آن است که می‌داند در خنده گل نشانی از وفا نیست. بی‌وفایی گل نشانه‌ای است از بی‌وفایی روزگار بی‌مروت. چه کسی بوی وفا از بوستان زمانه چشید؟ (۲۴۳). زمانه ندهد چیزی که نستاند باز (غزل ۴۳۰). زمانه همچون راهزنی در مسیر راه به کمین می‌نشیند و از این روست که شاهزاده باید از بوستان و از گل و از سرنوشتی که در انتظار آنهاست پند زندگی بیاموزد.

حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد

فراش باد هر ورقش را به زیر پی

(۴۲۹)

از آنجا که گل بوستان همیشه تازه و با طراوت نمی‌ماند به شاهزاده این پند را می‌آموزد که در زندگی و دوران حشمت و سلطنت، در حق دیگران بخشش و مروت و عدالت روا دارد تا در آخرت پاداش گیرد. نه تنها شاهزاده، بلکه تمامی انسانها باید از گل سرخ پند گیرند و بدانند هر آنچه بشکند روزی خواهد پژمرد. اندیشه فانی آدمی با نماد خار هم‌نشین گل نیز نشان داده می‌شود، نمادی که در دنیای دلدادگی برای نمایش رنج دلناده به کار می‌آید:

بس گل شگفته می‌شود این باغ را ولی

کس بی‌بلای خار نچیدست ازو گلی

حافظ مدار امید فرج ز مادر دهر

دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

(۴۶۵)

چنانکه از این تمثیل برمی‌آید رنج عاشق تا حد زیادی نشانگر قهر



و بی‌وفایی دنیاست. گل به غم و اندوه بلبل توجهی ندارد و چرخ گردون به شرایط نامساعد انسان بی‌اعتنا است. ساز خود را می‌نوازد و بشر بیهوده در پی کسب آسایش و پی بردن به رازهای هستی است. پژمردن گل خبر از فنای آدمی دارد و خار و سوزش یا درد عشق تصویری است از درد و رنج بشر و در نهایت رسیدن به پایان راه.

این بینش درباره بوستان زندگی برداشتی ناقص از درسه‌ها و پندهای آن است. چرا که گل نماد کمال زیبایی است و بشر برای رسیدن به آن در تلاش است، و خار نشانگر رنجی است که بشر با آغوش باز برای رسیدن به گل یا کمال زیبایی آن را پذیرا می‌شود:

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

(۱۸)

درد و محنت عشق نه تنها ارزش تلاش بشر برای رسیدن به آن

سایه، آب روان، بوستان، شعر، شراب و دلدادگی همه پادشاههای واقعی دنیاست. تمامی این پادشاهها به کسی تعلق می‌گیرد که در راه رسیدن به عشق همت گمارد. اشعار حافظ یادآور خیام است که پیش از او می‌زیسته. او نیز از دفتر شعری یاد کرده است که زیر شاخسار درختان سروده است.

حافظ در پذیرش زندگی و لذتی که از خشنودی حاصل از آن به دست می‌آید، با خیام هم زبان می‌گوید. لحظه‌های زیبا و لذت‌بخش زندگی را همراه با تناقض می‌باید بپذیرد و گذرا و از سوی دیگر پایدار. شکوهی که دل دنیوی را می‌بازد اما اندوخته‌های بوستان که در احوال و حال جای می‌گیرد، ز رنگ بوی

سند ز پی رهنزان بهمن و دی  
(۴۳۰)



چرخ گردون و بوی گل (عشق) ارزشمندترین می‌کاهد، بلکه به آن معنی می‌بخشد زیرا گل (عشق) ارزشمندترین مفهوم زندگی است:

گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت  
که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد  
(۱۶۴)

خوش بودن و غنیمت شمردن دم در سراسر اشعار حافظ فراوان دیده می‌شود چرا که عمر حاصلی کوتاه دارد و آدمی باید قدر آن را بداند و از آن لذت برد:

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش  
معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعداری خوش  
الا ای دولتی طالع که قدر وقت می‌دانی  
گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش  
شب صحبت غنیمت دان و دادخوشدلی بستان  
که مهتابی دلفروز است و طرف لاله‌زاری خوش

نوع شاد و خوشی که حافظ آدمی را به آن فرا می‌خواند باز یاده روی و افراط در لذت‌جویی به دست نمی‌آید. منظور حافظ از شادی و لذت، گام گذاشتن در مسیر عشق و در پی فضیلت و تقوی بودن است. گنج معنوی که قناعت است که شخص را مانند لحظه‌هایی که در بوستان است شاد و راضی می‌کند. این گنج در برابر پادشاهای مادی دنیا قرار می‌گیرد.



گنج زرگر نبود کنج قناعت باقیست

آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد

(۱۱۲)

شاهان در پی گنج و شکوه و قدرت‌اند، در حالی که عاشق در پی

رسیدن به قناعت است.

مفهوم تقوی و فضیلت در شعر حافظ با استعارات فراوانی چون

بذرافشانی، به بار نشستن، کاشت و برداشت نشان داده می‌شود. پیش‌تر

گفتیم که در شعر فارسی به ندرت فردی به نام باغبان دیده می‌شود.

شعرا پیش از حافظ در مواردی باغبان را خداوند بوستان خوانده‌اند و

آدمی در مقام باغبان، به واقع در شعر فارسی دیده نمی‌شد. اما حافظ

چندین نوبت واژه‌های دهقان و باغبان را در مقام بذرافشان و کشتگر به

کار می‌گیرد. وی همچنین از باغبان الهی یاد می‌کند که رشد و تربیت

آفریده‌هایش را بر عهده دارد:

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست

که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

(۳۷۹)

رشد و پرورش انسان همچون سبزه خودرو نیست، بلکه مانند

شاخه‌ای است که اگر خم شود درخت را نیز با خود به حرکت وامی‌دارد:

مکن در این چمن سرزنش به خود رویی

چنانکه پرورش می‌دهند می‌رویم

(۳۷۹)

با این حال در شعر حافظ، اغلب آدمی خود مسئول رشد و پرورش

فضایل خویش است و تشبیهاتی چون کاشت درخت در بهار - سستی که

در میان رزق‌نشینان باستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است - به ویژه

اهمیت دارد:

شکر آن را که در بهار رسیدی نه بهار

بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی

(۲۸۵)

کردار نیک دربرگیرنده فضیلت‌هایی چون صداقت، بکرنگی،

بخشنده‌گی، و شفقت است و چنین است که درخت نیکی ریشه می‌گیرد

، رشد می‌کند و گل توفیق شکوفا می‌گردد.

دوستی و صمیمیت از دیگر فضایل مورد توجه حافظ است:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

(۱۱۵)

برای کاشت چنین درختی شخص باید تفکر و تأمل کند و مدام

بکوشد تا درخت به بار نشیند:

تا درخت دوستی کی بردهد

حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم

گلبن حسنت ز خود شد دلفروز

ما دم همت برو بگماشتیم

(۳۶۹)

نتیجه چنین تلاشی را می‌توان در نمادین‌ترین درخت بوستان

فارسی، یعنی سرو، مطالعه کرد. همان گونه که گل نمایانگر صمیمیتی

چون زیبایی و دلدادگی است، نماد سرو نشانگر فضیلت راستین است.

سرو که بیش از هر گیاه دیگری در بوستان به چشم می‌آید و بر فراز گل  
و سبزه و چمن سر بر آسمان ساییده است، تشبیهی است که نشان از  
شاهزاده و دلداه دارد. آزادگی، سبزی و طراوت سرو نمایانگر قدرت و  
تحمل او در نشیب و فراز زندگی است:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

غلام همت سروم که این قدم دارد

(غزل ۱۱۹)

نکته در خور توجه بی‌بر و بار بودن سرو است که آن را نماد آزادگی

و رهایی از تعلقات کرده است. او از جاذبه‌های دنیوی فارغ و در پی

آزادگی و سرفرازی قامت برافراشته است:

زیر بارند درختان که تعلق دارند

ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

(۱۷۳)

سرو راست قامت می‌ایستد و سر بر تعلقات دنیوی فرو نمی‌آورد

(۳۵۵) گیاهان کوچک‌تر بوستان در سایه او رشد می‌کنند و او نیز از منبع

حیات بخش جویبار که خود نشانه حقیقت و پاکی است سیراب می‌گردد:

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل

براستی طلب آزادی ز سرو چمن

(۳۸۸)

در بوستان آدمی به مفهوم قناعت می‌رسد که معنوی فراتر از

تمامی پادشاهی مادی دنیاست. شخص می‌تواند آن را به همراه خود

به دنیای دیگر ببرد و بدین گونه است که ارزش آن به اثبات می‌رسد.

سرچشمه نمادین فضیلت و رضا عشق است، بزرگ‌ترین گنجینه

و بهره عمر که تا پایان راه با وی می‌ماند.

گلمذاری ز گلستان جهان ما را پس

زین چمن سایه آن سرو روان ما را پس

(۲۶۸)

عشق و شراب بهانه‌هایی است از برای زیستن و مقابله با جفا و جور

روزگار، و بدین گونه است که ناپایداری زمانه از یاد می‌رود (۱۶۴). در

فصل بهار آدمی در بوستان به عشق می‌رسد و از شراب سیراب، و هم‌نوا

با آهنگ زندگی شادمان می‌گردد، و بدین ترتیب بوستان به صحنه تولد

دوباره جسمی و روحانی آدمی مبدل می‌شود:

خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد

که در دست بجز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می‌خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

(۱۶۴)

نوشیدن شراب در گلستان کنایه‌ای است از پذیرش زندگی،

مرواریدی گرانبها در دل صدف دنیا. تکیه حافظ بر این لذت‌جویی به

سخره گرفتن زهد زاهدان است که لذت‌های دنیوی را منع و ارزش‌های

مادی دنیا را نفی می‌کند. حافظ این گونه رفتار و بی‌اعتنایی به امور

دنیوی را نقابی می‌داند برای پوشاندن ماهیت واقعی افرادی که

می‌خواهند از طریق مقام روحانی و معنوی خود به قدرت دنیایی دست

یابند. به تعبیر حافظ، پارسا از فراگیری درسهای بوستان ناتوان است زیرا چشمان او متوجه امور دنیوی است و گفته‌های او درباره برتری امور روحانی ادعایی بیش نیست و با ریاکاری او ارزش این گفته‌ها از بین می‌رود.

در برابر فضیلت که در بوستان به بار می‌نشیند ریا قرار دارد که ویژگی افرادی چون زاهد، واعظ، صوفی و محتسب است و در شعر حافظ فراوان دیده می‌شود. چهره مقابل این افراد رند است. وی باده‌نوش است و شاعر، دلداه و آگاه از فلسفه زندگی، سرشار از فضیلت و آزادگی، صادق و درستکار، دلسوز و شفیق، و دلداه‌ای است تمام عیار که به مرتبه رضا رسیده است، به مرتبه‌ای که برای زاهدان و اطرافیان او بیگانه است، چرا که آنان خود را درگیر امور دنیوی کرده‌اند:

حافظ می‌خورد و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
(۹)

رند به سخنان باغبان کهنسال گوش می‌سپارد، با نوشیدن شراب از زندگی کام برمی‌گیرد و به رضا می‌رسد، و میکند برای او روزی مهیا می‌کند و موجبات رشد و تعالی او را فراهم می‌آورد.

خشک شد بیخ طرب، راه خرابات کجاست؟

تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم

(۲۷۷)

میخانه پاتوق و منزل معنوی رند است و سرچشمه دانش و فضل او. میخانه به گونه‌ای واقعی و نمادین ارتباط نزدیکی با بوستان دارد. از قدیم، میکند مکانی است برای تجدید قوا و دوری از دغدغه ایام که به داشتن بوستانهای زیبا و دیگر اسباب شادی و لذت که در آنجا یافت می‌شود، مشهور است. در دنیای نمادین حافظ بوستان و میکند مکمل یکدیگرند و با عشق پیوندی نزدیک دارند، دلدادگی یا مهم‌ترین فعالیت بوستان، در کانون مسائل و فعالیت‌های معمول میکند جای دارد.

عشق اساس و ویژگی اصلی گردن نهادن به فرمان الهی است. نشانه گام گذاردن در مسیر عشق رنجی است که عاشق با جان و دل پذیرا می‌شود. عاشقی و دلدادگی نشانگر وضع و حال آدمی است. عاشق در فراق یار می‌گیرد، در هجران او به ماتم می‌نشیند و از سنگدلی او به فغان می‌آید و با نزدیک شدن فنا و نابودی زیبایی و بی‌پناهی خویش در برابر غارت و چپاول زمانه آندوهناک می‌شود. امانت عشق بار بزرگی بر گردن آدمی می‌گذارد و به او حکم می‌کند که از خود بگذرد و بدون امید به بازگشت تنها به لحظه‌های کوتاه دوران زندگی خویش بسنده کند و برای کسب خاطر بیاله‌ای از شراب روح بخش بنوشد.

در چنین شرایطی بوستان و میخانه حکم تکاتی یوای کسب معرفت می‌یابد. در این مکان است که عاشق ورند طریق عشق می‌آموزد. میخانه در برابر مسجد قرار می‌گیرد. در مسجد موعظه و اعظ به درازا می‌کشند در حالی که عمر گرانبها از دست می‌رود:

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مغیر

مجلس و عطا درازست و زمان خواهد شد

(۲۶۴)

بهتر آن است که مدرسه و مباحث درسی را واگذاریم و بیاله شراب و ساقی ماه رخ بگیریم. به همین ترتیب حافظ می‌گوید بهتر آن است در فصل بهار ره بوستان بگیریم و مدرسه و مسجد را به صوفی و زاهد سپاریم.

کنون که بر کف گل جام باده صاف است

چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است

(۴۴)

نظیر چنین برداشتی در مسیحیت از زبان برنارد مقدس نقل شده است که می‌گوید آنچه در سایه درخت و در بوستان فرا گرفته می‌شود بیش از تمامی درسهایی است که در مدرسه‌ها و مکتبها گفته می‌شود. هنر عشق ورزیدن در کتابها یافت نمی‌شود. این درسها را باید در طبیعت و در دفتر آفرینش آموخت. حافظ نیز در این باره می‌گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد

(۱۶۲)



حافظ در شعر خود تمثیل بلبل را برای عاشق، رند و شاعر به کار می‌گیرد، و شاعر با سرودن شعر دفتری می‌گشاید که تمامی ابعاد بوستان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و پیامها و درسهای آن را به آدمی می‌آموزد. اشعار شاعر به آدمی عشق می‌آموزد و درسها و پندهای آن در برابر مطالب بی‌اثر و ثمر زاهدان و واعظان قرار می‌گیرد که سراسر ریا و فریب است: حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد  
(۱۳۱)

بر خلاف پند و اندرزهای واعظ که پر از فریب و ریا است در شعر حافظ هنر به نمایش درمی‌آید. در شعر او سه فعالیت مهم بوستان یعنی شعر، فلسفه، و عشق با یکدیگر درمی‌آمیزد و به خواننده انتقال می‌یابد. عاشق، رند، و شاعر هر سه اهل حظاند در برابر، زاهد، واعظ، و شاعر بی‌اهلیت، بی‌ذوق و بی‌هنر؛ و همین بالای هنر است. عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم قاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام  
(۳۱۱)

از دید شاعر هنر با معرفت یکی دانسته شده است. او آن را گوهری ماندنی می‌داند که گرانبه‌تر از زر و سیم است؛ گنجینه‌ای است ماندگار که مانند گنج قناعت و عشق تا واپسین روز همراه صاحب خود خواهد ماند.

بنابراین مادامی که شعر در قالب کلام بوستان را به تصویر می‌کشد، شاعری نیز پژواکی از نشانه‌های الهی است که در بوستان زمین ظهور می‌یابد. سعدی نیز از جمله شاعران پیشین حافظ است که شعر خود را از بوستان واقعی بادوام‌تر می‌داند. به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی ۷

گل همین پنج روز و شش باشد  
این گلستان همیشه خوش باشد  
حافظ نیز در این مورد با سعدی همداستان می‌شود و می‌گوید:  
حافظ سخن بگویی که بر صفحه جهان

این نقش ماند از قلمت یادگار عمر  
(۲۵۳)

بدین ترتیب، آدمی در طلب تقوا و رضا و رسیدن به ویژگی‌هایی که به زندگی ناپایدار و درک ناشدنی معنی می‌بخشد، از مباحث مذهبی، که زاهدان و مزوران آن را تحریف می‌کنند، دور می‌شود. در مقابل، او همچون گل که بلبل را گرفتار خویش کرده است به دفتر آفرینش و طبیعت روی می‌آورد که ماندگار و پایدار، در دفتر شاعر جای گرفته است. در این دفتر است که بوستانهای حافظ شکل می‌گیرد و برای آدمی قابل درک می‌شود. اشعار این دفتر حکایت از آن دارد که عشق سرچشمه تمامی فضایل و نیروهایی است که به زندگی معنی می‌بخشد (این افکار بازتابی است از افکار تیبو، شاعر غزلسرای قرن سیزدهم فرانسه). بدین ترتیب، عشق با خردورزی و بهره‌مندی از فضایل برابر نهاده می‌شود. اگر جهان سراسر ریا و دنیاپرستی شود، و فضیلت، معرفت، و هنر مورد بی‌لطفی قرار گیرد (غزلهای ۴۴ و ۱۶۹) بوستان کماکان مکانی است که آدمی می‌تواند ارزشهای حقیقی زندگی را در آن باز یابد و به گوهرهای

حقیقی آن دست یابد.

حافظ در پی برقراری هیچ‌گونه نظمی در بوستان خویش نیست، چرا که به باور او هیچ حکمتی نمی‌تواند رازهای هستی را بگشاید. به گفته او هیچ کس معمایی هستی را با عقل و حکمت حل نکرده و نخواهد کرد.

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو  
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را  
(۳)

حافظ در پی کشف طریق زندگی، با آهنگ گردش طبیعت همراه و هم‌آواز می‌شود و مسیری خلاف آن نمی‌پیماید این طریق در اشعار وی کاملاً نمایان است:

دو بار زیرک و از باده کهن دو منی  
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی  
من این مقام به دنیا و آخرت ندمم

اگر چه در بیم افتند هر دم انجمنی  
هر آن که گنج قناعت به گنج دنیا داد

فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی  
بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به زهد همچو تویی و فسق همچو منی  
(۴۷۷)

در بوستانهای حافظ ارزشهای درباری و روحانی هر دو دیده می‌شود. عشق، آزادی و قناعت همه گنجینه‌هایی واقعی هستند که بوستانهای زمینی را به بهشتی مبدل می‌کنند که بهتر از آن نتوان یافت. به باور حافظ بشر قادر است در روح خویش بهشتی بسازد که از خودگذشتگی عاشق، قناعت رند، و هنر شاعر را، گرچه به صورتهای مختلف، یکجا در خود جای دهد. بوستانهای حافظ به انسان خردمند این امکان را می‌دهد که تمامی حالات گوناگون خلقت را در آن بیابد و به وی گوشزد کند که غفلت از این حالتها سبب می‌شود تا زندگی آدمی با رنج بیهوده تباه گردد.

### پانوشتها:

\* مترجم بر خود لازم می‌داند از دوستان عزیز آقایان دکتر محمدجعفر باحقی برای در اختیار گذاردن نسخه اصلی مقاله و حسن لاهوتی برای ویرایش دستنویس مقاله و راهنماییهای ارزنده ایشان سپاسگزاری کند.

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

۱- منبع تمامی ارجاعات اشعار حافظ، نسخه غنی و قزوینی (۱۳۲۰) دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، زوار، تهران است. شماره هر غزل در کنار آن آمده است.

2- Roman de la Rose

۳- سعدی نیز در بیت مشابهی چنین می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

4- Arthur Upham Pope

5- Matthew Vendome

6- Terry Comito

۷- فروغی، محمدعلی، (۱۳۶۵) کلیات سعدی، تهران، امیرکبیر، مقدمه ص ۳۳.



۱۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۵) از کوچه و ندان، درباره زندگانی و اشعار حافظ،

چاپ سوم، تهران ۱- ۳۵.

18- Dragonetti, Roger (1960) *La Technique Poetic Des Trouveres dan La Chanson Courtoise*; Bruges, pp. 61- 122.

۱۹- سودی (۹-۱۹۷۸) شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده (چاپ

سوم) چهار جلدی، تهران.

20- Dragonetti, Roger (1960), pp. 122-6.

21- Quotted by Comit, *The Idea of Garden*, p. 42.

1. Comito(1978) *the idea of the Garden in the Renaissance*, New Brunswick, NJ, Pp. 25-50

2. *Ibid*, p. 105

3. S.H. Nasr(1968) *Science and Civilization in Islam*, Cambridge, Mass, p. 24.

4. Fox, John (1969) *The Lyric poetry of Charles d'Orlean* Oxford, pp.52-83

5. Pope, A.U.(1964-5) "A survey of Persian Art from Prchistoric Times to the Present" Vol III: *Architecyure, Tokyo, London, and New York*. p. 1428.

6. Charageat, M.(1962) *L'art des Jardins* Paris & Lehrman. (1980) *Earthly Paradise*, Berkeley, pp.61-62.

7. Comitto(1978), p.32.

8. Dickie, James(1968) "The Hispano-Arab Garden: Its Philosophy and Function": *Bulltin of the School of Oriental and African Studies*, 31, P.238.

9. Pope, A. U. (1964-65), Pp. 1429-43.

10. Pearsall, Dereck and Saiter, Elizabeth(1973) *Landscape & Seasons of the Medieval World*, London, pp. 48-49.

11. *Ibid*, p.77 & Comito, (1978): p. 91.

12. Comito (1978), p.28 & Pearsall and Saiter (1973), p. 27.

13. Leherman(1980), pp. 31-33 & Pearsall and Saiter(1973), pp. 78-80.

14. Schimmel(1975), *Mystical Dimensions of Islam*. Chapel Hill., P.61

15. Dickie, James(1968), p.238.

16. Comito, (1978), p. 108.

